

آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیشتر است. از یک دوره کتاب حدیث که نزدیک به ۵۰ کتاب است و همه احکام اسلام را در بردارد، سه و چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است، و مابقی مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، سیاست و تدبیر جامعه است.

### **مامل داخلی، خود بافتگی در برابر پیشرفت مادی غرب**

وقتی کشورهای استعمارگر با پیشرفت علمی و صنعتی یا به حساب استعمار و غارت ملل آسیا و آفریقا ثروت و تجملاتی فراهم آوردند، برخی از داخل خود را باختند. فکر کردند راه پیشرفت صنعتی این است که قوانین و عقاید خود را کنار بگذارند!

اما این افراد اشتباه بزرگی کردند؛ زیرا ثروت، قدرت مادی و پیشرفت صنعتی احتیاج به ایمان، اعتقاد و اخلاق اسلامی دارد تا تکمیل و متعادل شود و در خدمت انسان قرار گیرد؛ نه این که بلائی جان انسان بشود. این اعتقاد و اخلاق و این قوانین را فقط در اسلام داریم.

### **استناد به ضرورت تشکیل حکومت جزء ولایت است.**

ما معتقد به «ولایت» هستیم و معتقدیم پیغمبر صلی الله علیه و آله باید خلیفه تعیین کند و تعیین کرده است. تعیین خلیفه فقط برای بیان احکام نبود؛ زیرا خود آن حضرت بیان احکام می‌کردند و همه احکام را در کتابی می‌نوشتند و دست مردم می‌دادند تا عمل کنند. دلیل عقلی تعیین خلیفه، حکومت کردن است. ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد. پس از تشریح قانون و احکام الهی، باید قوه مجریه‌ای به وجود آید. در یک تشریح یا در یک حکومت اگر قوه مجریه نباشد، نقص وارد است. به همین جهت اسلام همان‌گونه که جمل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است.

### **مقدمه**

#### **ضرورت و بداهت ولایت فقیه**

ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آن موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان نیاز ندارد. این که امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی‌شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، ریشه در اوضاع اجتماعی مسلمانان و حوزه‌های علمیه دارد. اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه‌های علمیه ریشه تاریخی دارد که به آن اشاره می‌کنیم.

#### **مامل خارجی، نقش استعمار در معرفی ناقص و نادرست اسلام**

استعمارگران قصدشان این بود که مردم را از اسلام دور کنند، تا آن سده‌ای که در مقابل منافع آنهاست - اسلام و احکام اسلامی و ایمانی که مردم دارند - را از میان بردارند.

در این جا لازم است به ماهیت واقعی اسلام که استعمارگران از آن احساس خطر کردند، اشاره کنیم: اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالتند. دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند. مکتب مبارزان و مردم ضد استعمار است. اما استعمارگران اسلام را به عنوان دینی که جامعیت ندارد و فقط بر اخلاقیات تمرکز کرده است، معرفی کرده‌اند. اسلام استعمارگران برنامه‌های برای زندگی و اداره جامعه ندارد.

فروق میان اسلام و آنچه که استعمارگران به عنوان اسلام معرفی می‌کنند، مانند فرقی میان قرآن و کتب حدیث با رساله‌های عملیه است. قرآن و کتب حدیث، که منابع احکام و دستورات اسلام هستند، با رساله‌های عملیه، که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می‌شوند، از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می‌توانند داشته باشند، به کلی تفاوت دارند. نسبت اجتماعیات قرآن با

## دلایل لزوم تشکیل حکومت

### لزوم مؤسسات اجرایی

مجموعه قوانین برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای این که قانون مایه‌ی اصلاح و سعادت جامعه بشود، به قوه‌ی اجراییه و مجری احتیاج دارد؛ به همین دلیل خداوند تعالی در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، که همان احکام شرع باشد، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمان قرار داشت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر ابلاغ وحی، بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد؛ لذا ضروری می‌نماید مسلمانان پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز به کسی احتیاج داشته باشند که اجرای قوانین کند؛ نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین شود.

### سنت و رویه رسول اکرم صلی الله علیه و آله

سنت و رویه پیشمر اکرم صلی الله علیه و آله دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا: اولاً: خود تشکیل حکومت دادند.

ثانیاً: برای پس از خود به فرمان خداوند «حاکم» تعیین کرده‌اند؛ وقتی خداوند تعالی برای جامعه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعیین حاکم می‌کند، به این معناست که حکومت، پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز لازم است.

در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله این گونه نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند، بلکه آنرا اجرا می‌کردند؛ رسول الله صلی الله علیه و آله مجری قانون بود. خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز برای این است که احکام خداوند را که نمی‌آورده است، اجرا نماید. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می‌آید.

## بررسی نمونه‌هایی از احکام اسلامی

### ۱- احکام مالی

مالیات‌هایی که اسلام مقرر داشته است، تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک حکومت بزرگ است. به عنوان مثال می‌توانیم به خمس اشاره کنیم، که تمام مسلمانان ملزم به این هستند که یک پنجم درآمد خود را به بیت‌المال مسلمین پرداخت کنند. بدیهی است درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. سادات کمی به چنین بودجه‌ای احتیاج دارند؛ خمس درآمد بازار بغداد برای سادات و تمام حوزه‌های علمیه و تمام فقرای مسلمین کافی است. تعیین بودجه‌ای به این هنگامی دلالت دارد بر این که منظر «تشکیل حکومت و اداره کشور» است؛ برای عمده حوایج مردم و انجام خدمات عمومی، اهم از بهداشتی و فرهنگی و دفاعی و عمرانی، قرار داده شده است.

بنابراین احکام مالی اسلام همچون: خمس، زکات، جزیه و خراج بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد؛ و اجرای آن جز از طریق استقرار تشکیلات اسلامی میسر نیست.

### ۲- احکام دفاع ملی

احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم: «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَلَفْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْعَجَلِ يُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» که امر

۱. و در برابر آن‌ها تا می‌توانید نیرو و اسبان سواری آماده کنید تا دشمنان خدا و دشمنان خود را بترسانید. انفال/۶۰

## ضرورت استمرار اجرای احکام

بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ضروری کرده است، منحصر و محدود به زمان نیست، و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ادامه دارد. و چون اجرای احکام پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، هرج و مرج، فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. بنابراین به ضرورت شرع و عقل، آنچه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و خلیفه ایشان حضرت علی رضی الله عنه لازم بوده، بعد از ایشان و در زمان ما نیز لازم است.

برای روشن شدن مطلب این سؤال را مطرح می‌کنم: آیا در زمان غیبت، که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد؛ باید احکام اسلام زمین بماند و اجرا نشود، و هر که هر کاری خواست بکند؟... اعتقاد به چنین مطلبی با اظهار آن‌ها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است.

## ماهیت و کیفیت قوانین اسلام

ماهیت و کیفیت قوانین اسلام برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است. احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی هرچه بشر نیاز داشته باشد فراهم است. برقراری یک نظام کلی اجتماعی مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره، نمی‌توان به این نتیجه رسید.

### لزوم وحدت اسلامی

ما برای این که وحدت امت اسلامی را تأمین کنیم و وطن اسلامی را از تصرف و تجاوز استعمارگران و دولت‌های دست‌نشانده آن‌ها خارج و آزاد کنیم؛ راهی جز تشکیل حکومت نداریم. تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است، چنان‌که حضرت زهرا علیها السلام در خطبه‌ی خود می‌فرمایند: «امت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است.»<sup>۱</sup>

### لزوم نجات مردم مظلوم و محروم

استعمارگران با نظامات اقتصادی خویش، شرایط ظالمانه‌ای را در ممالک اسلامی به وجود آوردند. در این شرایط مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند: ظالم و مظلوم. ما وظیفه داریم محروم مردم را نجات دهیم و پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خویش به دو فرزند بزرگوارشان تذکر می‌دهند و می‌فرمایند: «دشمن ستمگر و یاور و پشتیبان ستم‌دیده باشید.»<sup>۲</sup>

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «من حکومت را به این دلیل قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آن‌ها را ملزم کرده در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستم‌دیدگان ساکت نشینند و بیکار نایستند.»<sup>۳</sup>

۱. «و طاعتنا نظاماً للیمکة و اماننا لئلا للفرقة»؛ کشف الغم، ج ۱، ص ۴۸۳

۲. «و کونوا للظالم خصماً، و للمتظلم عوناً»؛ نهج البلاغه، نامه ۴۷

۳. «و ما أخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کلمة ظالم و لا ینبئ بظلم»؛ نهج البلاغه،

خطبه ۲

به تهیه و تدارک هرچه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است؛ و امر به آماده‌باش و مراقبت همیشگی در دوره صلح و آرامش.

### ۳- احکام احقاق حقوق و احکام جزایی

بسیاری از احکام، از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود، حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود؛ بدون برقراری یک تشکیلات حکومتی تحقق نمی‌یابد. همه این قوانین مربوط به سازمان دولت است؛ و فقط قدرت حکومتی از عهده انجام این امور مهم برمی‌آید.

### لزوم انقلاب سیاسی

پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عده‌ای نگذاشتند حکومت اسلام با ولایت حضرت علی علیه السلام مستقر شود. در نتیجه، اساس حکومت را دگرگون کردند؛ و برنامه‌ای که در حکومتشان اعمال می‌شد، با برنامه اسلام مغایرت داشت. رژیم حکومت و طرز اداره و سیاست «بنی امیه» و «بنی عباس» ضد اسلامی بود و رژیم حکومت کاملاً وارونه و سلطنتی شد، و در ادوار بعد غالباً به همان اشکال غیر اسلامی تا زمان حال ادامه پیدا کرد.

شرع و عقل حکم می‌کند تا نگذاریم وضع حکومت به همین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این امر نیز واضح است: اولاً؛ برقراری نظام غیر اسلامی به معنای بی‌اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام و به تبع آن احکام اسلامی است. ثانیاً؛ هر نظام سیاسی غیر اسلامی، شرک‌آمیز است و وظیفه هر مسلمانی رفع شرک و کفر است. ثالثاً؛ تربیت افراد مؤمن و با فضیلت با فراهم کردن حکومت دینی میسر می‌شود.

علی لغو ما بیناه و غیرت الشرائع و السنن و الأحکام و الأیمان. و کان فی ذلك لفساد الخلق أجمعین.<sup>۱</sup>

فصل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است، که اگر فردی بپرسد: چرا هدای حکیم «اولی الامر» قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است. جواب داده خواهد شد که به دلایل بسیاری چنین کرده است.

دلیل اول: چون مردم بر طریقه‌ی مشخصی نگهداشته شده و دستور یافته‌اند که از این طریقه تجاوز نمایند و از حدود و قوانین مقرر درنگذرند؛ زیرا با این تجاوز دچار فساد خواهند شد، و از طرفی این امر به تحقق نمی‌پیوندد و مردم بر طریقه مشخص نمی‌روند و نمی‌مانند و قوانین الهی را برپا نمی‌دارند، مگر در صورتی که فرد یا قدرت امین و پاسداری بر ایشان گماشته شود که عهده‌دار این امر باشد و نگذارد یا از دایره حقیقتان بیرون نهند، یا به حقوق دیگران تعدی کنند.

دلیل دوم: ما هیچ یک از فرقه‌ها یا ملت‌ها و پیروان مذاهب مختلف را نمی‌بینیم، که جز به وجود یک برپا نگهدارنده‌ی نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توانسته باشد به حیات خود ادامه دهد و باقی بماند؛ زیرا برای گذران امر دین و دنیای خویش ناچاراند از چنین شخصی استفاده کنند. بنابراین، در حکمت خدای حکیم روا نیست که مردم، یعنی آفریدگان خویش، را بی‌رهبر و بی‌سرپرست رها کند؛ زیرا خدا می‌داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند.

دلیل سوم: اگر خدواند برای مردم امام برپا نگهدارنده نظم و قانون، خدمت‌گزار امین، نگاهبان پاسدار و امانتداری تعیین نکند؛ دین به فرسودگی دچار خواهد شد، و آیین از میان خواهد رفت؛ سنن و احکام اسلامی دگرگونی و وارونه خواهد گشت؛ بدعت‌گذاران چیزها در دین خواهند افزود و ملحدان و بی‌دینان

۱. علل الشرائع؛ ج ۱ ص ۲۵۱، ب ۱۸۲، ج ۹

مردم گرسنه و محروم کوشش می‌کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند، تا زندگی بهتری پیدا کنند و این کوشش ادامه دارد؛ لکن دستگاه‌های حکومتی غیر اسلامی با چنین اهدافی مخالف هستند و مانع این حرکات می‌شوند.

**لزوم حکومت از نظر امام علیه السلام**

..... قال أبو محمد الفضل بن شاذان النيسابوري: إن سألَ سائلٌ فقال: أخيرني هل يجوزُ أن يكلفَ الحكيمُ ... فإن قالَ قائلٌ: و لِمَ جعلَ أولى الأمرِ و أمرَ بطاعتهم؟ قيلَ لِمَلِكٍ كثيرٍ: منها، أن الخلقَ لما وثقوا على حدِّ مَخْدُودٍ و أمروا أن لا يَمْدُوا تلكَ المَخْدُودَ - لما فيه من قسادِهِم - لم يكن يثبتُ ذلك و لا يقومُ إلا بأن يجعلَ عليهم فيها أميناً يأخذُهُم بالوَقْفِ عندَ ما أبيعَ لهم و يَنْهَهُم من التمدي على ما حَظَرَ عليهم؛ لأنَّهُ لو لم يكن ذلك لكان أحدٌ لا يتركُ لذاتِهِ و مُتَمَتِّعَةً لفسادِ غيره. فَجعلَ عليهم قيمٌ يَنْهَهُم من الفسادِ و يقيمُ فيهم الحدودَ و الأحكامَ. و منها أنا لا نجدُ فرقَةً من الفرقِ و لا مِلَّةً من المِلَلِ يَتَمَرَّوْا عاشوا إلا بِقِيَمٍ و رُعيٍ لما لا بدَ لهم منه في أمرِ الدينِ و الدُّنيا. فلمَ يجزُ في حِكْمَةِ الحكيمِ أن يتركَ الخلقَ مِنّا يعلمُ أنَّه لا بدَ لهم منه و لا يقومُ لهم إلا به يَتَمَتَّعون به عدوتهم و يُقسمون به فيهمُ و يقيمون به جنتهم و جِصافَتَهُمْ و يَنْتَعِ ظالمَهُم من مظلومِهِم. و مِنها أنَّه لو لم يجعلَ لهم إماماً قِيَمًا أميناً حافظاً مُتَمَرِّدًا، لدرستِ المِلَّةُ و ذهبَ الدينُ و غيَّرتِ السننُ و الأحكامُ، و لزدادَ فيه المُتَمَرِّدونَ و نقصَ منه المُلحدونَ و شَهوا ذلك على المُسلمينَ؛ إذ قد وجدنا الخلقَ مُتَمَوِّسينَ مُتَحاجينَ غيرَ كاملينَ، فتح الخيلانهم و الخيلابَ أهوانهم و تَنَشَّحَ حالانهم، فلمَ لم يجعلَ قِيَمًا حافظًا لما جاءَ به الرسولُ الأولُ، لفسدوا

## طرز حکومت اسلامی

### امتیازات حکومت اسلامی با سایر حکومت‌ها

حکومت اسلامی هیچ مطابقتی با انواع حکومت‌های موجود ندارد. مثلاً استبدادی نیست، که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد؛ مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دل‌خواه دخل و تصرف کند. حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه «مشروطه» است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن، که تصویب قوانین در آن تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد؛ بلکه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک «مجموعه شرط» هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله معین گشته است. «مجموعه شرط» همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی «حکومت قانون الهی بر مردم» است.

فروق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های «مشروطه سلطنتی» و «جمهوری» در این است که نمایندگان مردم یا شاه، در این‌گونه رژیم‌ها به قانون‌گذاری می‌پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است و هیچ کس حق قانون‌گذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای «مجلس قانون‌گذاری»، که یکی از سه دسته‌ی حکومت‌کنندگان - قوهی مقننه، قوهی مجریه و قوهی قضائیه - را تشکیل می‌دهد، «مجلس برنامه‌ریزی» وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد.

چیزها از آن خواهند کاست و آنرا برای مسلمانان به گونه‌ای دیگر جلوه خواهند داد ...

است؛ این است که حاکم و خلیفه احکام اسلام را بداند، یعنی قانون‌دان باشد. و این مسلم است که فقها قانون‌دانان اسلامی هستند، و اگر سلاطین تابع اسلام باشند باید به تبعیت فقها درآیند. قوانین و احکام را از فقها بپرسند و در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند.<sup>۱</sup>

۲- زمام‌دار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد و دامش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می‌خواهد «حدوده» جاری کند، یعنی قانون‌جری اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت‌المال مملکت اسلامی شود و خداوند اختیار اداره بندگانش را به او بدهد، باید معصیت‌کار نباشد. خداوند تبارک و تعالی به فرد جائز و عاصی چنین اختیاری نمی‌دهد.<sup>۲</sup> زمام‌دار اگر عادل نباشد، در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیات‌ها و صرف صحیح آن، و اجرای قانون‌جرا، عادلانه رفتار نخواهد کرد.

### ولایت فقیه

اگر فرد لایقی که دارای دو خصصیت فوق باشد، تشکیل حکومت داد؛ همان ولایتی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در امر اداری جامعه داشتند دارا می‌باشد؛ و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.

این توهم که اختیارات حکومتی پیغمبر صلی الله علیه و آله از حضرت علی علیه السلام بیشتر بوده و با اختیارات حکومتی حضرت علی علیه السلام از فقیه بیشتر است، باطل و غلط است. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر ائمه معصومین علیهم السلام در تدارک و بسجیح سپاه، تعیین استانداران و ... داشتند؛ از جانب خداوند

۱. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْمَلُوكُ حُكَّامٌ عَلَى الْمَلُوكِ»  
بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۳

۲. قرآن لا یتنازل عن ذی القربانین قره ۱۲۶/۱

حکومت اسلام حکومت الهی با قوانین الهی است که مورد قبول تمام مسلمانان است. در این حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام با فرمان خدا، بر همه‌ی افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله خلافت را عهده‌دار شد، به امر خداوند بود و خداوند متعال آن حضرت را خلیفه قرار داده است و ایشان نیز به حکم قانون و به تبعیت از قانون، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت تعیین کردند.

### شرایط زمام‌دار

پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی برای زمام‌دار وجود دارد؛ که مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است:

۱- علم به قانون ۲- عدالت.

۱- چون حکومت اسلام حکومت قانون است، برای زمام‌دار علم به قوانین اسلامی لازم می‌باشد. نه فقط برای زمام‌دار، بلکه برای همه افراد و در هر مقامی که باشند، چنین علمی ضرورت دارد؛ منتها حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد. ائمه علیهم السلام برای امامت خودشان به همین مطلب استدلال کردند که امام باید فضل علمی نیز بر دیگران داشته باشد. اشکالاتی هم که علمای شیعه بر دیگران نموده‌اند، در همین بوده است که فلاں حکم را از خلیفه پرسیدند و او نتوانست جواب بدهد، پس لایق خلافت و امامت نیست.

علم به قوانینی که مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام درباره آن صحبت و بحث شده و بین مسلمانان هم مسلم بوده

۱. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْرَابُهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ: أَي مَرَدَمٍ، سِوَاوَرٍ بِه خِلَافَتِ كَسِي اسْتِ كِهْ اَزْ هِمِهْ بَدَانِ تَوَانَاوَرٍ وَ نَسِبِ بِه احْكَامِ اللَّهِ اَزْ هِمِهْ دَانَاوَرٍ بَاشِدْ.» نهج البلاغه، ابن ابی العبدید، خطبه ۱۷۴

تشکلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند.

### هدفهای مالی حکومت

حضرت علی علیه السلام درباره این که چرا امر حکومت را پس از بیست و پنج سال بر عهد گرفتند، تصریح می‌کنند که برای هدفهای عالی و برای این که حق را برقرار کنند، باطل را از میان ببرند؛ حکومت را پذیرفته‌اند.

حضرت علیه السلام در خطبه ششقیه می‌فرمایند: آنچه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم، این بود که «خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پرخوری و بهره‌مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جانکاه ستمدیدگان سکوت ننمایند»<sup>۱</sup>

حضرت علیه السلام در جای دیگر می‌فرمایند: «خدایا! تو خوب می‌دانی که آنچه از ما سر زده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی یا جستجوی چیزی از اموال ناچیز دنیا نبوده است. بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را بارگردانیم و به تحقق رسانیم؛ و اصلاح را در کشورت پدید آوریم؛ تا در نتیجه‌ی آن، بندگان ستمدیده‌ات ایمنی یابند؛ و قوانین تعطیل شده و بی‌اجرا مانده، به اجرا درآید و برقرار گردد»<sup>۲</sup>

۱. «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ يَتَّكِرُوا عَلَى كَيْفِ ظَالِمٍ وَلَا سَعَى مَظْلُومٍ»؛ نهج البلاغه، ابن

ابی‌الحدی، خطبه ۳

۲. «اللَّهُمَّ إِنَّكَ نَعْلَمُ أَنَّ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مَأْتِئَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا يَتِمَّاسُ شَيْءٌ مِنْ فَضُولِ الْعُلَمَاءِ وَ لَكِنْ لِنُزْهِةِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرِ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ نِيَامُنِ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَ نَلَامِ الْمَعْتَلَّةِ مِنْ عُدْوَانِكَ»؛ نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدی، خطبه ۱۳۶

برای حکومت فعلی نیز قرار داده شده است؛ منتها شخص معینی مد نظر نیست، بلکه بر روی عنوان «عالم عادل» است.

### ولایت اختیاری

وقتی می‌گیریم ولایتی را که پیامبر و ائمه علیهم‌السلام داشته‌اند، بعد از غیبت فقیه عادل دارد؛ این توهم نباید پیدا شود که مقام فقهان همان مقام پیامبر و ائمه علیهم‌السلام است. در این جا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از وظیفه است. ولایت مورد بحث، یعنی حکومت، اداره‌ی کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، که نه تنها امتیاز نیست، بلکه وظیفه است.

خداوند متعال رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را «ولی» همه مسلمانان قرار داده است، و تا وقتی آن حضرت باشد، حتی بر حضرت امیر علیه السلام ولایت دارند. پس از آن حضرت، امام علی علیه السلام بر همه مسلمانان، حتی بر امام بعد از خود، ولایت دارد؛ یعنی، اوامر حکومتی ایشان درباره همه نافذ و جاری است. همین ولایتی که برای رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه السلام در تشکیل حکومت و اجرای قوانین اسلامی و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست؛ اما فقها «ولی مطلق» به این معنی نیستند که بر همه فقهای زمان ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند.

### حکومت وسیله‌ای است برای تحقق بخشیدن به هدفهای عالی

بدیهی است که به دست آوردن حکومت تنها یک وسیله است، نه این که یک مقام معنوی باشد؛ زیرا اگر این طور بود، کسی نمی‌توانست آن را غضب یا رها کند. هرگاه حکومت و فرماندهی وسیله‌ی اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می‌کند؛ و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می‌شود. ائمه علیهم‌السلام و فقهای عادل نیز موظفند که از نظام و





در صورتی که قائل شویم جمله «تَعْلَمُونَهَا النَّاسُ» در حدیث نبوده است، باید بهیچ فرموده‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله - ... الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي، يَرَوْنَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي - چه معنایی دارد. در این صورت نیز، روایت راویان حدیثی را که «فقیه» نباشند، شامل نمی‌شود. زیرا سنن الهی که عبارت از تمام احکام است، از باب این که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده است، سنت نامیده می‌شود. پس، کسی که می‌خواهد سنن رسول اکرم صلی الله علیه و آله را نشر دهد، باید تمام احکام الهی را بداند، و محدثینی که به مرتبه اجتهاد نرسیده‌اند و فقط نقل حدیث می‌کنند، این امور را نمی‌دانند.

اما دلالت حدیث شریف بر «ولایت فقیه» نباید جای تردید باشد؛ زیرا «خلافت» همان جانشینی در تمام شئون نبوت است؛ و جمله «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْفَانِي» دست کم از جمله «عَلِيٌّ خَلِيفَتِي» ندارد. و جمله «الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي، يَرَوْنَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي» معرفی خلفاست، نه معنی خلافت؛ زیرا معنی خلافت در صدر اسلام امر مجهولی نبود که محتاج بیان باشد و سائل نیز معنی خلافت را نپرسید، بلکه از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست اشخاص را معرفی فرمایند و پیامبر صلی الله علیه و آله با این وصف معرفی فرمودند.

\*\*\*

#### بندهای مؤمن درهای اسلامند.

قال موسى بن جعفر عليه السلام : «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ، بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بَقِيَ الْأَرْضُ الَّتِي كَانَ يَتَّبِعُ اللَّهُ عَلَيْهَا، وَ أُتُوبُ السَّمَاءُ الَّتِي كَانَ يَصْمُدُ فِيهَا

## ولایت فقیه به استناد اخبار

### جانشینان رسول اکرم صلی الله علیه و آله فقهای عادلند.

از روایاتی که در دلالتش اشکال نیست این روایت است:

قال امیر المؤمنین عليه السلام : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خَلْفَانِي» (ثلاثاً) قبل: يا رسول الله، و من خلفائك؟ قال: «الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي، يَرَوْنَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي تَعْلَمُونَهَا النَّاسُ مِنْ بَعْدِي»<sup>۱</sup>.

امیر المؤمنین عليه السلام می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «خدایا! جانشینان مرا رحمت کن» و این سخن را سه بار تکرار فرمودند. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینات چه کسانی هستند. فرمودند: «کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند، و آندای پس از من به مردم می‌آموزند».

در برخی از کتب روایی، جمله‌ی «تَعْلَمُونَهَا النَّاسُ» از حدیث ساقط گشته است و در برخی دیگر جمله‌ی «تَعْلَمُونَهَا بَدُونِ مَعْمُولِش - النَّاسُ» - آمده است، که در تمام این موارد فقط یک مصداق را برای کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌توان در نظر گرفت.

اگر جمله «تَعْلَمُونَهَا النَّاسُ» در حدیث باشد، قطعاً کسانی را که شغل آنان نقل حدیث باشد و از خود رأی و فتوایی ندارند، شامل نمی‌شود؛ بلکه حدیث، آن محدثینی را شامل می‌شود که علوم اسلام را گسترش می‌دهند و احکام اسلام را بیان می‌کنند؛ مردم را برای اسلام تربیت و آماده می‌سازند تا به دیگران تعلیم بدهند. همان‌گونه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه عليهم السلام احکام اسلام را نشر و بسط می‌دادند.

۱. عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۳۷

**لها امین پیامبرند.**

قال امی عبدالله علیه السلام : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : « الفقهاء ائمة الرسل ما لم یأخروا فی الدنیا، قبل یا رسول الله و ما دُخولهم فی الدنیا؟ قال: «اتباع المسلمان فإذاً فَمَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَي دِينِكُمْ»<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام : رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «فقهائ امین و مورد اعتماد پیامبرانند تا هنگامی که وارد [مطامع] لذایب و ثروت‌های ناروای] دنیا نشده باشند.» گفته شد: ای پیغمبر خدا، وارد شدنتان به دنیا چیست؟ فرمودند: « پیروی کردن قدرت حاکمه. بنابراین اگر چنان کردند، بایستی از آن‌ها بر دینان بترسید و پرهیز کنید.»

ما در این‌جا فقط درباره‌ی جمله «الفقهاء ائمة الرسل» که مورد نظر و مربوط به «ولایت فقیه» می‌باشد، صحبت می‌کنیم. ابتدا باید دید پیغمبران چه وظایف، اختیارات و شغلی دارند تا معلوم شود فقهای که مورد اعتماد و امانت‌دار ایشان هستند، چه وظایفی بر عهده دارند.

**هدف بعثت و وظایف انبیا**

هدف بعثت و وظیفه انبیا صلی الله علیه و آله تنها مسئله‌گویی و بیان احکام نیست؛ بلکه مهم‌ترین وظیفه آن‌ها برقرار کردن یک نظام عادلانه‌ی اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است، که البته با بیان احکام، نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد. چنان‌که از این آیه شریفه به وضوح پیداست: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَوْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۲</sup> هدف

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۶  
 ۲. به تحقیق که ما پیامبران را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به عدالت رفتار کنند. حدید / ۲۵

بأصحابه؛ وَ لِيَمَّ فِي الْأَسْلَامِ ثَلَمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ، لَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ، خُصُّونَ الْأَسْلَامَ كَخِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا»<sup>۱</sup>

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: «هرگاه مؤمن - یا فقیه مؤمن - بپیورد فرستگان، قطعات زمینی که بر آن به پوستش خدا برمی خاسته و درهای آسمان که با اصالش بدان فرامی‌رفته است بر او می‌گریند. و در [ذ] اسلام شکافی پدیدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نمی‌کند؛ زیرا فقهای مؤمن دزهای اسلامند، و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند»

این‌که حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «مؤمنان فقیه، دُرّهای اسلامند.» در حقیقت فقهاء را موظف و مأمور می‌کند که نگهبان باشند؛ از عقاید، احکام و نظامات اسلام نگهبانی کنند. بادیهی است این فرمایش امام به هیچ‌وجه جنبه تشریفات ندارد. اگر فقهی گنج منزل بنشیند و در هیچ امری از امور دخالت نکند، قوانین اسلام را حفظ نکند، احکام اسلام را نشر ندهد، در امور اجتماعی مسلمانان دخالت نکند و به امور مسلمین اهتمام نداشته باشد؛ «حصن الاسلام» است؟!

این‌که فرموده‌اند «فقهاء حصون اسلامند» یعنی مکلفند اسلام را حفظ کنند، و زمینهای را فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند. و این از اهم واجبات مطلق است؛ و از جاهایی است که فقهای اسلام باید دنبالش بروند، حوزه‌های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند که بتوانند اسلام را به تمام معنا نگهبانی کنند.

\*\*\*

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۸، باب فقد العلماء

بعثت‌ها به طور کلی این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کنند و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکان‌پذیر است. بنابراین، «الفقهاء امناه الرسول»، یعنی کلیه اموری که به عهده پیغمبران است، بر عهده فقهای عادل نیز می‌باشد؛ و همان‌طور که پیغمبر اکرم ﷺ مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند، و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند.

اما حضرت رسول اکرم ﷺ این وظایف را تا زمان امانت‌داری فقها، برای آن‌ها محدود کرده است و برای امانت‌داری فقها یک شرط بیان کرده‌اند: «ما لم یدخلوا فی الدنیا»، پس اگر فقهی در فکر جمع‌آوری مال دنیا باشد، عادل نیست، و نمی‌تواند امین رسول اکرم ﷺ و مجری احکام اسلام باشد، و خود به خود از شایستگی حکومت منقول است.

### حکومت بر وفق قانون

چون حکومت اسلام، حکومت قانون است؛ قانون‌شناسان، و از آن بالاتر دین‌شناسان، یعنی فقها، باید مقصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام امور اجرایی و اداری و برنامه‌ریزی کشور مراقبت دارند و نباید بگذارند قوانین اسلام معطل بماند، یا در اجرای آن کم و زیاد شود.

\*\*\*

### بمنصب قضا متعلق به کیست؟

قال امیر عبدالله ﷺ: قال امیر المؤمنین ﷺ بشریح: وبا شریح قد جلیست نجلیسا ما جلسته ایا نبی او وصی نبی او شقی.<sup>۱</sup>

«حضرت امیرالمؤمنین ﷺ خطاب به شریح می‌فرمایند: «تو بر مقام و منصبی قرار گرفته‌ای که «بر این باوصی نبی و با شقی کسی بر آن قرار نمی‌گیرد»»

لگندی اول: تصدی منصب قضا با پیغمبر ﷺ یا وصی اوست؛ در این‌که فقهای عادل به حسب تعیین ائمه ﷺ منصب قضا - دادرسی - را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است، اختلافی نیست.

لگندی دوم: نظر به این‌که فقها مقام نبوت را دارا نمی‌باشند، و شکی نیست که «شقی» هم نیستند، بالضرورة باید بگوئیم که «اوصیاء» یعنی جانشینان رسول اکرم ﷺ می‌باشند. منتها از آن‌جا که غالباً وصی نبی را، عبارت از وصی دست‌اول و بلافصل گرفته‌اند، لذا به این‌گونه روایات اصلاً تمسک نشده است. لکن حقیقت این است که دایره مفهوم «وصی نبی» توسعه دارد و فقها را هم شامل می‌شود و آن‌ها به عنوان اوصیای دسته دوم پیامبر اکرم ﷺ به حساب می‌آیند.

شیخ صدوق ﷺ روایت دیگری را در تأیید مطالب فوق بیان می‌کند، که نظر به آن نیز مفید است:

قال امیر عبدالله ﷺ: «لَقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ كَتَبِي أَوْ وَصِي نَبِي»<sup>۲</sup>

امام صادق ﷺ می‌فرمایند: «از حکم کردن - دادرسی - بپرهیزید، زیرا حکومت - دادرسی - فقط برای امامی است که عالم به قضاوت [و آیین دادرسی و قوانین] و عادل در میان مسلمانان باشد، برای پیغمبر است یا وصی پیغمبر»

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷

﴿۱﴾: «أَنَا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ أُرْسِدَكَ اللَّهُ وَ تَبْتَكَ (إِنِّي أَن قَال) وَ أَنَا الْحَوَادِثُ الْوَارِثَةُ، فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا. فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ، وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ.»

أَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِمَانِ الْعَمْرِيِّ، فَرَضَنِي اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِي، فَإِنَّهُ يَفْتِي وَ كِتَابُهُ

کتابهای<sup>۱</sup>

اسحاق بن یعقوب نامه‌ای برای حضرت ولی عصر علیه السلام می‌نویسد، و از مشکلاتی که برایش رخ داده سؤال می‌کند. محمد بن عثمان عمیری، نماینده آن حضرت، نامه را می‌رساند. جواب نامه به خط مبارک حضرت صادر می‌شود که: «... در حوادث و پیشامدها به روایان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجّت من بر شمایند، و من حجّت خدایم...»

منظور از «حوادث واقعه» مسائل و احکام شرعی نیست؛ چون این موضوع جزء توضیحات مذهب شیعه بوده است و روایات متواتره دلالت بر این دارد که در مسائل باید به فقها رجوع کنند و در زمان ائمه علیهم السلام هم به فقها رجوع می‌کردند و از آنان می‌پرسیدند. منظور از «حوادث واقعه» پیشامدهای اجتماعی و گرفتاری‌هایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می‌داده است؛ و سائل به طور کلی و سرریسته سؤال کرده اکنون که دست ما به شما نمی‌رسد، در پیشامدهای اجتماعی باید چه کنیم؟

حضرت علیه السلام طبق سؤال او جواب فرموده‌اند که در حوادث و مشکلات به روات احادیث ما، یعنی فقها، مراجعه کنید. آن‌ها حجّت من بر شما می‌باشند، و من حجّت خدا بر شمایم. حال سؤالی که در این‌جا پدید می‌آید این است که «حجّت خدا» یعنی چه؟

«حجّه الله» کسی است که خداوند او را برای انجام اموری قرار داده است، و تمام کارها، افعال و اقوال او بر مسلمین حجّت است. اگر امر کرد که کاری انجام

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۸۴

در این روایت برای کسی که منصب قضاوت را بر عهده می‌گیرد، سه شرط بیان شده است:

(الف) امام باشد: در اینجا معنای لغوی «امام» که عبارت از رئیس و پیشوا باشد مقصود است، نه معنای اصطلاحی آن. اگر معنای اصطلاحی «امام» مراد بود، قید «عالم» و «عادل» زاید می‌نمود.

(ب) عالم به فضا باشد: اگر امام بود، لکن علم به فضا نداشت، یعنی قوانین و آیین دادرسی اسلام را نمی‌دانست؛ حق قضاوت ندارد.

(ج) عادل باشد.

در شرح روایت قبل عرض کردم که منصب قضا برای فقیه عادل است. اکنون باید دید شرایط قضاوت در فقیه موجود است یا نه؟ بدیهی است منظور فقیه «عادل» است، نه هر فقیهی. فقیه طبعاً عالم به قضاست، چون فقیه به کسی اطلاق می‌شود که نه فقط عالم به قوانین اسلام، بلکه عالم به عقاید، قوانین، نظامات و اخلاق باشد. یعنی دین‌شناس به تمام معنای کلمه باشد. فقیه وقتی عادل هم شد، دو شرط را دارد.

شرط اول این بود که امام یعنی رئیس باشد و گفتیم که فقیه عادل مقام امامت و ریاست را برای قضاوت - به حسب تعیین امام علیه السلام - داراست. آن‌گاه امام علیه السلام حصر فرموده که این شروط جز بر نبی یا وصی نبی بر دیگری منطبق نیست. فقها چون نبی نیستند، پس وصی نبی یعنی جانشین او هستند.

\*\*\*

**در رویدادهای اجتماعی به که رجوع کنیم؟**  
قال إسحاق بن یعقوب: سألت محمد بن عثمان العمري أن يوصل لي كتاباً قد سألت فيه عن مسائل اشكلت عليّ. فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان

اگر در کاری به نزاع افتادید، اگر به خدا و روز قیامت متقدم هستید، آنرا به خدا و رسول ارجاع دهید که البته این برای شما بهتر و خوش عاقبت‌تر است.<sup>۱</sup>

خداوند در آیه ۵۸ امر فرموده که «امانات را به اهلش رد کنید». در مورد این که

منظور از این امانات چیست؛ اختلافاتی وجود دارد که به بیان آن‌ها نمی‌پردازیم.

عده‌ای بر این عقیده‌اند که منظور از «امانات»، مطلق امانت خلتی (یعنی مال

مردم) و خالتی (یعنی احکام شرعیه) می‌باشد. و مقصود از «رد امانت الهی» این

است که احکام اسلام را آن طور که هست اجرا کنند.<sup>۱</sup>

گروه دیگری معتقدند که مراد از «امانات» امانت است.<sup>۲</sup> در روایت هم آمده که

مقصود از این آیه، ما ائمه علیهم السلام هستیم.<sup>۳</sup> که خداوند تعالی به ولایت امر - رسول

اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام - امر کرده، ولایت و امانت را به اهلش رد کند؛ یعنی

رسول اکرم صلی الله علیه و آله ولایت را به امیرالمؤمنین علیه السلام، و آن حضرت هم به ولی بعد از

خود واگذار کند، و همین طور ادامه یابد.

در ادامه آیه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ که

خطاب به کسانی است که زمام امور را در دست داشته و حکومت می‌کنند، نه

قاضی قضاوت می‌کند، نه حکومت به تمام معنای کلمه و اساساً قضاوت

یکی از رشته‌های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است. پس باید قابل

شویم که این آیه شریفه در مسائل حکومت ظهور دارد؛ و قاضی و همه

حکومت‌کنندگان را شامل می‌شود. وقتی بنا شد تمام امور دینی عبارت از

۱. مجمع البیان؛ تفسیر سوره نساء، ذیل آیه ۵۸

۲. مجمع البیان، البرهان فی تفسیر القرآن، در المنثور؛ تفسیر سوره نساء، ذیل آیه ۵۸

۳. احمد بن حنبل قال سألت الرضا علیه السلام عن قول الله عز و جل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْتِرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا

الامانات إلی أهلها. قال هم الأئمة من آل محمد صلی الله علیه و آله أن يؤدّی الإمام الأمانة إلی من بعده و لا

یأخذها غیره و لا یزونها عنه، الکافی، ج ۱، ص ۲۷۶

دهید و شما تخلف کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج می‌کند. امروز نیز فقهای اسلام «حجت» بر مردم هستند؛ همان‌طور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حجت خدا بود، و همه امور به او سپرده شده بود و هر کس تخلف می‌کرد، بر او احتجاج می‌شد.

\*\*\*

### مقبوله عمر بن حنظله

روایت دیگری که از مؤیدات بحث ماست «مقبوله<sup>۱</sup> عمر بن حنظله» می‌باشد. چون

در این روایت به آیه شریفه‌ای تمسک شده، لازم است ابتدا آن آیه و آیات قبل

آن مورد بحث قرار گیرد، و معنای آن تا حدودی معلوم شود؛ سپس روایت، مورد بحث قرار گیرد.

بحث پیرامون آیاتی از قرآن مجید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْتِرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إلی أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ

تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ، إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً﴾ \* يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي

شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إلی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ

أَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾<sup>۲</sup>.

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش بدهید و هرگاه بین مردم داوری می‌کنید

از روی عدالت حکم کنید. چه نیک است این چیزهایی که خداوند شما را بدان نصیحت می‌کند

که پروردگار شما و بنیاست \* ای اهل ایمان! از خدا و رسول و اولی الامر خویش فرمان برید و

۱. مقبوله حدیثی است که علمای فقه و حدیث مضمون آنرا پذیرفته‌اند. بدون این که به

صحت و عدم صحت سندی آن توجه داشته باشند.

۲. نساء/ ۵۸ - ۵۹

«امانت» الهی باشد و باید این امانت به اهلیش رد شود، یکی از آن‌ها هم حکومت است.

در آیه ۵۹ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَهْلَ الْاِمْتِنَانِ...﴾ . در روایت است که آیه اول ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَهْلَ الْاِمْتِنَانِ...﴾ مربوط به آیه ﴿اطِيعُوا اللَّهَ...﴾ خطاب به جامعه مسلمانان است. به آنان امر می‌فرماید که از خدا، در احکام الهی، و از رسول اکرم ﷺ و «أولو الأمر» یعنی ائمه پیروی و اطاعت کنند. از تعالیم‌شان پیروی، و از احکام حکومتی آنان اطاعت نمایند.

ذکر یک نکته لازم است که اطاعت از اوامر خدای تعالی غیر از اطاعت از رسول اکرم ﷺ می‌باشد. کلیه عبادیات و غیر عبادیات - احکام شرع الهی - اوامر خداوند است. رسول اکرم ﷺ در باب نماز هیچ امری ندارد. اگر مردم را به نماز وامی‌دارد، تأیید و اجرای حکم خداست. اوامر رسول اکرم ﷺ آن است که از خود آن حضرت صادر می‌شود، و امر حکومتی می‌باشد؛ مثلاً، از سپاه اسامه پیروی کنید، سرحدات را چطور نگهدارید، مالیات‌ها را از کجا جمع کنید، با مردم چگونه معاشرت نمایید و ...

در ادامه آیه می‌فرماید: ﴿...فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ یعنی در هر امری از امور که بین شما نزاع واقع شد؛ مرجع احکام خدا، و در اجرا رسول اکرم ﷺ است و رسول اکرم ﷺ باید احکام را از خدا بگیرد و اجرا نماید؛ و روشن است در هر امری که مرجع رسول اکرم ﷺ باشد، ائمه علیهم السلام هم می‌باشند و اطاعت از ائمه علیهم السلام نیز اطاعت از رسول اکرم ﷺ می‌باشد.

۱. تفسیر البرهان، ج ۱، صص ۳۷۹-۳۸۶، ذیل آیات ۵۸ و ۵۹

مقبوله «عمر بن حنظله»

اکثون به بررسی روایت «مقبوله عمر بن حنظله» می‌پردازیم تا ببینیم چه می‌گوید و منظور چه می‌باشد.

عمر بن حنظله قاتل: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا، بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان وإلى القضاة أحمل ذلك؟ قال عليه السلام: من تحاكم إليهم، في حق أو باطل، فإنما تحاكم إلى الطائفة وما يحكم له، فإنما يأخذة سخناً وإن كان حقاً ثابتاً له؛ لأنه أخذة بحكم الطائفة وما أمر الله أن يحقر به.

قال الله تعالى: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَن يَحْكُمُوا بِهِ﴾. قلت: فكيف يصنعان؟ قال عليه السلام: «يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا ... فَلْيُرْضَوْا بِهِ حَكْمًا. فَإِنِّي لَأُجَمِّلُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا...»<sup>۱</sup>

عمر بن حنظله می‌گوید از امام صادق علیه السلام درباره دو نفر از دوستانمان - یعنی شیعه - که نزاعی پیششان بود، در مورد قرض یا میراث، و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این رواست؟ حضرت فرمودند: «هر که در مورد دعای حق یا دعای ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به «طاغوت» - یعنی قدرت حاکمه ناروا - مراجعه کرده باشد؛ و هر چه را که به حکم آن‌ها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می‌گیرد؛ گرچه آنرا که دریافت می‌کند حق ثابت او باشد؛ زیرا که آنرا به حکم و با رأی «طاغوت» و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَن يَحْكُمُوا بِهِ﴾. پرسیدم چه باید بکنند. حضرت فرمودند: باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده، و در حلال و حرام ما مطالعه نموده، و صاحب

۱. الکامل، ج ۱، ص ۸۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ب ۱۱، ح ۱

اصولاً به رایویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا، طبق قواعد، آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می‌شناسند رجوع کنند.»  
جای هیچ ابهامی باقی نمی‌ماند که منظور امام علیه السلام فقط رایویان حدیثی صرف نیست، بلکه رایویان حدیثی است که حلال و حرام دین فقهه می‌کنند.

#### علماء منصوب به فرمانروایی‌اند

حضرت علیه السلام در قسمتی از روایت می‌فرمایند: «قَائِلِي قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا: من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد، حاکم «فرمانروا» بر شما قرار دادم.» و کسی که این شرایط را دارا باشد، از طرف من برای امور حکومتی و قضایی مسلمان تعیین شده؛ و مسلمانان حق ندارند به غیر او رجوع کنند. این فرمان که امام علیه السلام صادر فرمودند کلی و عمومی است. این وظیفه عمومی مسلمانان است؛ نه این که «عمر بن حنظله» به چنین مشکلی گرفتار شده و تکلیف او چنین باشد.

#### آیا علما از منصب حکومت معزولند؟

آیا وقتی که امام از دنیا رحلت فرمودند، فقها خود به خود از این مقام برکنار می‌شوند؟

در جواب می‌گوییم: در رژیم‌های دنیا، چه سلطنتی و چه جمهوری و ... اگر رئیس جمهور یا سلطان وقت از دنیا رفت، اوضاع دگرگون شد و رژیم تغییر کرد، مقامات و منصب‌های نظامی به هم نمی‌خورد؛ و این افراد از مقام خود برکنار نمی‌شوند. البته رژیم جدید و دولت بعدی می‌تواند آنان را از مقام‌شان برکنار و عزل نماید؛ ولی این مناصب خود به خود سلب نمی‌گردد.

نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است ... بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند؛ زیرا که من او را حاکم بر شما قرار دادم.»

#### تحریم دادخواهی از از قدرتهای ناروا

حضرت علیه السلام در جواب از مقامات حکومتی ناروا، چه اجرایی و چه قضایی، نمی‌فرمایند. دستور می‌دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که از عمال آن‌ها هستند، رجوع کند؛ هر چند حتی ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. در صورتی که به وسیله این قدرتها و دستگاه‌های ناروا به حقوق مسلم خویش نایل آمد، «فایما یاخذه شیخاً و ان کان حقاً ثاباً له» به حرام دست پیدا کرده، و حق ندارد در آن تصرف کند.

#### حکم سیاسی اسلام

حکمی که در مقبوله عمر بن حنظله از سوی معصوم علیه السلام بیان شده، یک حکم سیاسی اسلام است. حکمی است که سبب می‌شود مسلمانان از مراجعه به قدرتهای ناروا و قضاتی که دست‌نشانده آن‌ها هستند خودداری کنند تا دستگاه‌های دولتی جائز و غیر اسلامی بسته شود. مقصد اصلی روایت این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آن‌ها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آن‌ها بروند.

#### مرجع امور علمای اسلامند

تکلیف ملت اسلام چیست و باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟  
در جواب به سؤال فوق به این قسمت از مقبوله استناد می‌کنیم که «يُنظَرَانِ مِنْ كَانِ مِنْكُمْ مِنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي عَلَانَا وَ خَرَابِنَا وَ عَرَفَ احْكَامَنَا: در



منصب‌های علما همیشه محفوظ است  
مقام ریاست و قضاوتی که ائمه علیهم‌السلام برای فقهای اسلام تعیین کرده‌اند همیشه محفوظ است. امام علیه‌السلام که متوجه همه جهات است، از این موضوع اطلاع دارد که در حکومت‌های دنیا با رفتن رئیس منصب، مقام سایر اشخاص محفوظ است، اگر حضرت علیه‌السلام در نظر داشت که با رفتن ایشان حق ریاست و قضاوت از فقهایی که نصب کرده سلب می‌شود، باید گوشزد می‌کرد که این منصب برای فقها تا وقتی است که من هستیم؛ و بعد از من معزول می‌باشند. بنابراین، علمای اسلامی - طبق این روایت - از طرف امام علیه‌السلام به مقام حکومت و قضاوت منصوبند و این منصب برای همیشه محفوظ می‌باشد. احتمال این که امام بعدی این حکم را نقض کرده و فقها را از این منصب عزل فرموده باشد، نادرست است؛ زیرا امام علیه‌السلام می‌فرماید: برای گرفتن حق خود به سلاطین و قضات آن‌ها رجوع نکنید، رجوع به آن‌ها رجوع به طاغوت است، بعد هم به آیه شریفه تمسک می‌فرمایند که خداوند امر فرموده به طاغوت کفر بورزید، و سپس قاضی و حاکم برای مردم نصب می‌کند. البته اگر امامی برای یک شهر قاضی قرار داد، بعد از رفتن او امام دیگر می‌تواند این قاضی را عزل کند و دیگری را به جای او نصب نماید. لیکن نمی‌شود مقام و منصب‌های تعیین شده را به طور کلی به هم بزند.

\*\*\*

### بحث در روایت ابوالبختری

قال ابی‌البختری: قال ابی‌عبدالله علیه‌السلام: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةُ النَّبِيِّ. وَ ذَاكَ أَرَى النَّبِيَّ كَمْ يُورَثُوا دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا؛ وَ أَمَّا أَوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ. فَتَمَنُّ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا، فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وَافِرًا. فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ. فَإِنَّ

لینا، اهل البیت، فی کلِّ خَلْفٍ عُدُولًا، یَتَّقُونَ عَنَّا تَحْرِيفَ الْعَالَمِینَ وَ اِتِّحَالَ النَّبِیِّیْنِ وَ تَأْوِیلَ الْجَاهِلِیْنِ»<sup>۱</sup>

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «علما میراث‌بران پیامبرند؛ زیرا که پیامران هیچ‌گونه پولی به میراث نمی‌گذارند؛ بلکه احادیثی از سخنانشان را به میراث می‌گذارند. بنابراین، هر که بهره‌ای از احادیثشان برگیرد، در حقیقت بهره‌ای شایان و فراوان برده باشد. پس، بتگرید که این علمتان را از چه کسانی می‌گیرید؛ زیرا در میان ما اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام در هر نسلی افراد عادل درستکاری مستند که تحریف می‌بالمه‌ورزان و روش‌سازی نارواگران و تأویل نابخردان را از دین دور می‌سازد» (ساحت دین را از تغییرات مغرضان و تحریف های نادانان و امتثال آن پاک می‌گردانند).

### بهرسی روایت ابوالبختری

مقصود ما از نقل این روایت، این است که معنی جمله «الْعُلَمَاءُ وَرِثَةُ النَّبِيِّ» که در این روایت آورده شده است، معلوم شود. در این جا چند بحث است:

الف) مراد از «العلماء» چه کسانی هستند؟

بعضی احتمال داده‌اند که مراد ائمه علیهم‌السلام باشد. لیکن ظاهر این است که مراد علمای امت باشد، و خود حدیث حکایت می‌کند که مقصود ائمه علیهم‌السلام نیست؛ زیرا وضع مناقبی که درباره ائمه علیهم‌السلام وارد شده غیر از این است. این جملات که «النبیا احادیثی از خود به ارث گذاشته‌اند، و هر کس آنرا اخذ کند حظ وافر می‌برد»... نمی‌تواند تعریف ائمه علیهم‌السلام باشد. این جملات شاهد بر این است که مراد علمای امت است. علاوه براین در ادامه روایت نیز می‌فرماید: «فانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ، متها باید توجه داشته باشد که علمشان را از چه کسی باید

موسی و عیسی علیهم السلام است یا نه؟ جواب می‌دهد طبق این روایت آری؛ چون موسی و عیسی علیهم السلام از انبیا هستند. یا اگر سؤال شود که فقیه وارث پیامبر صلی الله علیه و آله است یا نه؟ می‌گوید آری؛ چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از انبیاست.

با اینها، ما نمی‌توانیم «انبیا» را وصف عنوانی بگوییم.

ج) بر فرض ما قبول کنیم که تنزیل در وصف عنوانی شده و علما به منزله انبیا به ما هم انبیا هستند، پس باید حکمی را که خداوند تعالی به حسب این تنزیل برای نبی ثابت فرموده، برای علما هم ثابت بدانیم. بنابراین، ما می‌توانیم از آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» استفاده کنیم که منصب «ولایت» برای علما هم ثابت است. به این بیان که مراد از «اولویت»، ولایت و امارت است. چنان‌که در مجمع البحرین در ذیل این آیه شریفه، روایتی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت علیه السلام فرمودند: «این آیه درباره امارت - حکومت و ولایت - نازل شده است». بنابراین، نبی ولایت و امارت بر مؤمنین دارد؛ و همان امارت و ولایتی که برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله است، برای علما نیز ثابت می‌باشد.

د) ممکن است گفته شود احکامی که بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله از ایشان به جای گذاشته شده، نوعی «میراث» است و کسانی که این احکام را می‌گیرند، وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند؛ لکن از کجا معلوم که منصب ولایتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر همه مردم دارد قابل ارث باشد و به ارث برده شود؟ شاید آنچه قابل ارث می‌باشد، همان احکام و احادیث است. در همین روایت هم دارد که انبیا «علم» را به ارث می‌گذارند. همچنین در روایت نیز آمده است: «انما اُورثوا احادیث من

۱. اجزای ۶

۲. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۵۷

بگیرند تا بتوانند ورثه انبیا باشند و این بر همگان روشن است که انما علیهم السلام خویش را از کجا گرفته‌اند.

ب) ممکن است گفته شود که از جمله «ان العلماء ورثة الانبیا» به تنهایی ولایت فقیه انبیا نیست؛ زیرا انبیا جهت نبوت دارند و آن این است که علم را از مبدأ اعلی به وحی، یا الهام، و یا به کیفیت دیگر می‌گیرند؛ ولی این امر به تنهایی اقتضای ولایت بر مردم و مؤمنین را ندارد. از جهتی دیگر اگر خدای تعالی حیثیت امامت و ولایت را برای آنان قرار ندهد، قهراً این حیثیت را دارا نیستند، و فقط نمی‌هستند. چون حیثیت «نبوت» و حیثیت «ولایت» با هم فرق دارد، و در این عبارت نیز از «ان العلماء ورثة الانبیا»، «وصف عنوانی» انبیا مراد بوده و علما را به لحاظ همین وصف عنوانی نازل منزله انبیا قرار داده است، و این وصف هم اقتضای «ولایت» را ندارد.

در جواب این اشکال باید عرض کنیم که میزان در فهم روایات و ظواهر الفاظ عرف عام و فهم متعارف مردم است، نه تجزیه و تحلیل‌های علمی؛ و ما هم تابع فهم عرف هستیم. اگر فقیه بخواهد در فهم روایات، دقائق علمی را وارد کند؛ از بسیاری مطالب باز می‌ماند. بنابراین، اگر عبارت «ان العلماء ورثة الانبیا» را به عرف عرضه کنیم، آیا در ذهن آن‌ها می‌آید که «وصف عنوانی» انبیا مراد است، و فقط در همین وصف عنوانی تنزیل می‌باشد؟ یا این که این جمله را اماره قرار می‌دهند برای اشخاص؟ یعنی اگر از عرف مردم سؤال شود: فلان فقیه به منزله

۱. «وصف عنوانی» صفتی است که در جای یکی از اجزای قضیه می‌نشیند. مراد آن است که مضمون حدیث تنها ناظر به صفت «نبوت» است، یعنی علما وارثان «انبیا» هستند و «انبیا» کسانی هستند که مطالب دینی را از منبع وحی دریافت می‌کنند. بنابراین از حدیث بر نمی‌آید که مسنویت ولایت و امامت که بر عهده انبیا بوده است، متوجه وارثان ایشان نیز شود.

**سایر مؤیدات ولایت فقیه**

قال الرضا علیه السلام : «مَنْزِلَةُ الْفَقِيهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي نَبِيِّ إِسْرَائِيلَ»<sup>۱</sup>

امام رضا علیه السلام : مقام فقیه این زمان مثل مقام پیامبران بنی اسرائیل است.

باید دانست مراد از «النبیای بنی اسرائیل» فقهای است که در زمان حضرت موسی علیه السلام بودند - و شاید به آنان از جهت نبیای گفته می‌شد - نمی‌باشد. فقهای که در زمان حضرت موسی علیه السلام بودند، همه تابع آن حضرت بودند؛ و به پیروی ایشان کارهایی داشتند. و روشن است همه چیزهایی که برای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هست، برای حضرت موسی علیه السلام هم بوده است. البته به اختلاف رتبه و مقام و منزلتشان. بنابراین، ما از روایت می‌فهمیم آنچه را که برای حضرت موسی علیه السلام در امر حکومت و ولایت بر مردم بوده، برای فقها هم می‌باشد.

\*\*\*

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «أَقْبَحُ يَوْمٍ الْقِيَامَةِ بَعْلَمَاءَ أُمَّتِي. وَ عَلَمَاءُ أُمَّتِي كَسَائِرِ أَنْبِيَاءِ قَبْلِي»<sup>۲</sup>

در دوره پیامت به علمای اتم افتخار و مباحثات خواهیم کرد. و علمای امت من مثل سایر انبیای سابقین.

\*\*\*

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «الْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ»<sup>۳</sup>

علما حاکم بر مردمند.

۱. موائد الایام، ص ۱۸۶، ج ۷

۲. جامع الاخبار، ص ۳۸، فصل ۲۰

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۶؛ غررالمحکم و درر الکلم، فصل اول، ح ۵۵۹

احادیثهم». پس، معلوم می‌شود «احادیث» را به ارث گذاشته‌اند و ولایت قابل ارث و میراث نیست.

این اشکال هم صحیح نیست. زیرا ولایت و امارت از امور اعتباریه و عقلائی است، و در این امور باید به عقلا مراجعه کنیم و ببینیم که آیا آنان انتقال ولایت و حکومت را از شخصی به شخص دیگر به عنوان «ارث» اعتبار می‌کنند یا نه؟ شکی نیست که امر «ولایت» از نظر عقلا، مانند ارث در اموال که از شخصی به دیگری منتقل می‌شود، قابل انتقال است. اگر کسی به آیه شریفه «إِنَّمَا بُدِئُوا بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ فِتْنِهِمْ» نظر کند و این روایتی را که می‌گوید: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» بنگرد، متوجه می‌شود که مراد همین امور اعتباریه است که عقلا آن را قابل انتقال می‌دانند.

ه) اشکال عمده‌ای که بر این روایت وارد شده است، این است که جمله «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» در خلال جملاتی قرار گرفته که می‌تواند قرینه باشد بر این که مراد از میراث «احادیث» است.

این اشکال هم تمام نیست. زیرا اگر مراد این باشد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط احادیث را از خود به جای گذاشته و چیز دیگری از ایشان نیست که به ارث برده شود، این خلاف ضرورت مذهب ماست؛ چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اموری را از خود به جای گذاشته که ارث برده می‌شود. جای تردید هم نیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ولایت بر امت داشتند؛ و بعد از ایشان امر ولایت به امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل شد؛ و بعد از ایشان هم به ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری واگذار گردید.

\*\*\*

اهداف مردم و حتی بسیاری از تحصیل کرده‌های ما، پیدا شده رفع کنند؛ جهان‌بینی و نظامات اجتماعی اسلام را معرفی کنند. حکومت اسلامی را معرفی نمایند تا مردم بدانند اسلام چیست و قوانین آن چگونه است.

### اجتماعات در خدمت تبلیغات و تعلیمات

بسیاری از احکام عبادی اسلام منشأ خدمات اجتماعی و سیاسی است. عبادت‌های اسلامی اصولاً توأم با سیاست و تدبیر جامعه است؛ مثلاً نماز جماعت و اجتماع حج و جمعه در عین معنویت و آثار اخلاقی و اعتقادی، حائز آثار سیاسی است. اسلام این گونه اجتماعات را فراهم کرده تا عواطف برادری و همکاری افراد تقویت شود؛ رشد فکری بیشتری پیدا کنند؛ برای مشکلات سیاسی و اجتماعی خود راه‌حل‌هایی بیابند؛ و به دنبال آن به جهاد و کوشش دسته‌جمعی پردازند.

باید از این اجتماعات به منظور تبلیغات، تعلیمات دینی و توسعه نهضت اعتقادی و سیاسی اسلامی استفاده کنیم. بعضی به این فکرها نیستند، و بیش از این که «و لا الضالین» را خوب ادا کنند فکری ندارند.

### مشاورایی به وجود بیاورید

در عرضه اسلام به مردم نظیر عاشورا به وجود بیاورید. چطور عاشورا را محکم نگهبان داشته و نگاه‌اشته‌ایم از دست برود، چگونه هنوز مردم برای عاشورا سینه می‌زنند و اجتماع می‌کنند. شما هم امروز کاری کنید که راجع به حکومت موحی به وجود آید؛ اجتماعات برپا گردد؛ روضه خوان و منبری پیدا کنند؛ و در ذهن مردم مطرح بماند.

## برنامه‌ی مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی

### تبلیغات و تعلیمات

ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما در این راه «تبلیغات» تشکیل می‌دهد. در همه عالم و همیشه همین‌طور بوده است. چند نفر با هم می‌نشستند، فکر می‌کردند، تصمیم می‌گرفتند، و به دنبال آن تبلیغات می‌کردند؛ کم‌کم بر نفرات همفکر اضافه می‌شد؛ سرانجام به صورت نیرویی در یک حکومت بزرگ نفوذ کرده یا آن جنگیده و آنرا ساقط می‌کردند.

وظیفه ما این است که از حالا برای پایه‌ریزی یک دولت حقه اسلامی کوشش کنیم؛ تبلیغ کنیم؛ تعلیمات بدهیم؛ همفکر بسازیم؛ یک موج تبلیغاتی و فکری به وجود بیاوریم؛ تا یک جریان اجتماعی پدید آید، و کم‌کم توده‌های آگاه و وظیفه‌شناس و دیدار در نهضت اسلامی مشکل شده، قیام کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

تبلیغات و تعلیمات دو فعالیت مهم و اساسی ماست. وظیفه فقهاست که عقاید، احکام و نظامات اسلام را تبلیغ کنند و به مردم تعلیم دهند تا زمینه برای اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام در جامعه فراهم شود. در روایت ملاحظه کردید که در وصف جانشینان پیغمبر اکرم علیه السلام یعنی فقها آمده است که «یعلّمونها الناس» یعنی دین را به مردم تعلیم می‌دهند.

ما موظفیم ابهامی را که نسبت به اسلام به وجود آورده‌اند برطرف سازیم. تا این ابهام را از اذهان نرداییم، هیچ کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم. ما باید خود و نسل آینده را وادار کنیم؛ و به آن‌ها سفارش کنیم که نسل آتیه خویش را نیز مأمور کنند این ابهامی را که بر اثر تبلیغات سوء چند صد ساله نسبت به اسلام در

### از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمار

آثار فکری و روحی را که ناشی از تبلیغات و تلقینات بیگانگان و سیاست دولت‌های خائن و فاسد است، از بین ببریم و با آن مبارزه کنیم. این تبلیغات افسردگی می‌آورد و شما باید این افسردگی را از خود دور کنید؛ برنامه و روش تبلیغات خودتان را تکمیل نمایید، و در معرفی اسلام جدید به خرج دهید؛ و تصمیم به تشکیل حکومت اسلامی بگیرید؛ و در این راه پیشقدم شوید؛ و دست به دست مردم مبارز و آزادی‌خواه بدهید؛ حکومت اسلامی قطعاً برقرار خواهد شد.

### اصلاح مقدس‌نماها

افکار ابلهانی در ذهن بعضی وجود دارد، که به استعمارگران و دولت‌های جائز کمک می‌کند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت نگه دارند، و از نهفت اسلامی جلوگیری کنند. این‌ها افکار جماعتی است که به «مقدسین» معروفند ولی در حقیقت «مقدس‌نما» هستند نه مقدس. باید افکار آن‌ها را اصلاح کنیم، و تکلیف خود را با آن‌ها معلوم سازیم؛ چون این‌ها مانع اصلاحات و نهفت ما هستند و دست ما را بسته‌اند. اگر بخواهید کاری انجام بدهید، حکومتی را بگیرید، مجلسی را قبضه کنید که نگذارید این مفاسد واقع شود، آن‌ها شما را در جامعه ضایع می‌کنند. شما باید قبل از هر چیز فکری برای آن‌ها بکنید.

### مقاومت در مبارزه‌ای طولانی

برای توفیق یافتن در استقرار حکومت اسلامی احتیاج به فعالیت‌های متنوع و مستمری داریم. این هدفی است که احتیاج به زمان دارد. مانند آن داستانی که خلیفه به پیرمردی که نهال گردو می‌کاشت گفت: پیرمرد، گردو می‌کاری که پنجاه سال دیگر و بعد از مرگت ثمر می‌دهد؟ در جوابش گفت: دیگران کاشتند ما نخوردیم؛ ما می‌کاریم تا دیگران بخورند.

فعالیت‌های ما اگر هم برای نسل آینده نتیجه بدهد، باید دنبال شود. چون برای اسلام است و امر شخصی نیست که بگویم چون حالا به نتیجه نمی‌رسد و دیگران بعدها نتیجه آن‌را می‌گیرند، به ما چه ربطی دارد.

ما در اول امر باید طرح بدهیم و پس از آن ایستادگی کنیم؛ چون اصولاً دین اسلام و مذهب شیعه و سایر مذاهب و ادیان به همین نحو پیشرفت کرده است؛ یعنی ابتدا جز طرح چیزی نبوده؛ و سپس بر اثر ایستادگی و جدیت رهبران و پیامبران به ثمر رسیده است.

### اصلاح حوزه‌های علمیه

معرفی و ارائه اسلام مستلزم این است که حوزه‌های روحانیت اصلاح شود؛ به این ترتیب که برنامه درسی و روش تبلیغات و تعلیمات تکمیل گردد؛ سستی، تنبلی، یأس و عدم اعتماد به نفس جای خود را به جدیت، کوشش، امید و اعتماد به نفس بدهد؛ آثاری که تبلیغات و تلقینات بیگانگان در روحیه بعضی گذاشته از بین برود؛ افکار جماعت مقدس‌نما که مردم را از داخل حوزه‌های روحانیت از اسلام و اصلاحات اجتماعی بازمی‌دارند، اصلاح شود.